

در ستایش پشتکار یک جریان‌ساز

گفت‌وگو با ابوتراب خسروی نویسنده درباره کارگاه‌های داستان‌نویسی هوشنگ گلشیری

زهره رستگارمقدم

او برنده هفتمین دوره جایزه ادبی جلال آل‌احمد برای رمان «ملکان عذاب»، جایزه مهرگان ادب برای «اسفار کاتبان»، و چهارمین و یازدهمین جایزه هوشنگ گلشیری برای «رود راوی» و «ویران» است. ابوتراب خسروی از نسل نویسندگانی است که نه به شکل مداوم، اما گاهی در کارگاه‌های گلشیری حاضر می‌شده و داستان‌هایش را برای او می‌خوانده است. با خسروی درباره آنچه در جلسات پنجشنبه‌ها اتفاق می‌افتاد گفت‌وگو کرده‌ایم. درباره اینکه گلشیری چگونه کارگاه‌هایش را برگزار و چه منابعی برای مطالعه به آنها پیشنهاد می‌کرد؟

از ویژگی‌های برجسته کارگاه‌های گلشیری چه بود که داستان‌نویسان جذب این جلسات می‌شدند و چطور تکنیک را که مهم‌ترین مولفه این کارگاه‌ها بود، به شاگردانش می‌آموخت؟

بعد مسافت این اجازه را نمی‌داد که من شاگرد مستقیم هوشنگ گلشیری باشم. من ساکن شیراز بودم و هر گاه به تهران می‌رفتم در جلسات شرکت می‌کردم، داستانی می‌خواندم و نظر او را می‌گرفتم. اما این بسیار روشن بود که گلشیری نه تنها نویسنده بزرگی بود بلکه معلم بزرگی هم بود. او هیچ اصراری نداشت نویسندگان دیگر مانند او بنویسند. او ذهن آزاده و روشنی داشت و به هر کس اجازه می‌داد با قلم و طرز فکر خودش داستانش را بنویسد و برایش بخواند. از سویی او داستان را با تکنیک و چگونگی استفاده تکنیک در اثر ارزیابی می‌کرد. در واقع هر بار درباره یک جزئی از داستان صحبت می‌کرد، دلایل علی و معلولی آن را برمی‌شمارد و حاصل این گفت‌وگو این بود که با روشی سقراطی و پرسش و پاسخ شاگردانش را توجیه و تفهیم می‌کرد. حاصل اما باز نویسی‌های مجدد، نه یکبار و دو بار بلکه بارها بود تا متن کاملاً صیقل بخورد.

آنچه از گلشیری به گوش ما رسیده، این است که او به متون کلاسیک بسیار اهمیت می‌داد. چقدر خواندن و اشراف به این متون برایش مهم بود و تا چه میزان این متن‌خوانی‌ها را معیار انتخاب شاگردانش برای حضور در کلاس می‌کرد؟

گلشیری معتقد بود روایت‌های قدیمی می‌توانند پشتوانه‌ای باشند برای داستان‌نویسان جدید و داستان امروز ما. این متون بیشتر روایت‌های تاریخی و... بودند، اما همین وجه ادبی و درک این شاخصه و زبان می‌توانست پشتوانه خوبی برای نویسندگان باشد تا بانک زبانی آنان را مجهزتر کند. همین اشراف بر ادبیات گذشته باعث می‌شد گلشیری را بدل به استاد ادبایی کند که با روایت‌های گذشته بتواند پشتوانه‌ای برای داستان‌نویسی امروز ایجاد کند. در داستان «معصوم پنجم» و... به وضوح علاقه او را به ادبیات کهن می‌بینیم. او مضامین و رفتار نویسنده با جمله و کلمه در متون گذشته را بدل به مضامین آثارش می‌کند. مثلاً او در «بره گمشده راعی» نثر کهن بیهقی‌وار را در اثرش به فضای تازه‌ای بدل کرد. همه اینها برای شاگردان

این درست است که کلاس‌های گلشیری در تهران به نوعی در تقابل با کلاس‌های براهنی بود؟ درست است که آنها گاهی در کلاس‌هایشان، یکدیگر را به‌عنوان مهمان هم دعوت می‌کردند، اما این مقابله انگار وجه پررنگتری از دوستی داشت.

2 نویسنده، 2 نگاه و موضع متفاوت به ادبیات داشتند. من در کلاس‌های براهنی حضور نداشتم، اما وصف آن را شنیده‌ام. رضا براهنی در تئوری‌پردازی بسیار شهره بود، درحالی‌که گلشیری در نوشتن عملگرا و پراگماتیست بود. او با شاگردانش در کارگاه درباره تکتک کلماتی که نوشته می‌شد، کل‌کل و بحث می‌کرد. در مقایسه این دو نویسنده، نثر تراش‌خورده گلشیری فضای متفاوتی با نثر براهنی داشت. در عین حال آنها با هم دوست بودند. بهترین مصداق مقایسه این دو نویسنده آثاری است که از آنها باقی مانده. گلشیری داستان کوتاه هم می‌نوشت و نیاز به دقت و صیقلی کردن بیشتری در داستان کوتاه داشت تا براهنی که رمان می‌نوشت.

گلشیری با برپایی کارگاه‌ها قدم مثبتی در ایجاد نسلی تازه در نویسندگی راه انداخت. آیا پس از او شاگردانش توانستند از زیر سایه او خارج شوند؟

کسی مانند سناپور که شاگرد گلشیری بود، چه شباهتی با گلشیری دارد یا مندنی‌پور. من اینگونه نگاه نمی‌کنم. آنچه وجه مشترک گلشیری و به قولی اصحابش بود، جزئی‌نگاری و جزئی‌نگری آنها در توصیف اشیاء، فضا، مکان و... بود. همه آنهایی که روزگاری شاگرد گلشیری بودند، اکنون امضاهای خاص خود را پیدا کرده‌اند، جز آنکه از نظر تکنیکی، به تکنیک اهمیت می‌دهند. به هر حال همه این افراد محصول فکری‌شان حاصل یک دوره است.

در این کارگاه‌ها دقیقا چه متونی خوانده می‌شد و آیا شعر نیز جزء آن منابع بود؟

برای داستان‌نویس شعر، معماری و... می‌تواند الهام‌بخش باشد. گلشیری یک دوره شاعر بود و می‌گفت اگر می‌خواستم شاعر باشم، مثل فلانی شاعر خوبی می‌شدم، اما از آنجایی که تصمیم گرفته بود درجه یک باشد، به داستان‌نویسی روی آورد. البته او در بافت داستان‌هایش از جنس شعر استفاده نمی‌کند. هر چند از شعر استفاده می‌کرد، اما بافت کلمات از منطق و بافت شعری نبود و معتقد بود منطق شعر منطق داستان را متزلزل می‌کند. این استفاده او از شعر با علاقه‌ای که به شعر داشت متفاوت بود.

درست است که می‌گویند گلشیری شیفته‌وار احمد شاملو را دوست داشت؟

نه. او شاملو را انسان بزرگی می‌دانست. حتی تعریف می‌کرد که شاملو متوجه شده بود شعرهایی را که گلشیری از شاملو دوست دارد یادداشت می‌کند. اما او چه درباره شاملو و چه دیگران بد و خوب می‌کرد. شیفتگی به آن معنا وجود نداشت. شخصیتی مانند گلشیری نمی‌توانست چنین شیفتگی‌ای به کسی داشته باشد. او بیشتر عاشقانه‌های شاملو را دوست داشت.

به‌عنوان سؤال پایانی، اگر بخواهید درباره مهم‌ترین دستاورد این کارگاه‌ها بگویید، دستاورد گلشیری را چه می‌دانید؟

جریانی که گلشیری در داستان‌نویسی ایجاد کرد. او نویسنده‌ای جلسه‌باز بود و نمی‌توانست دور از فضاهایی باشد که داستان خوانده شود. کمتر زمانی را می‌توان به یاد آورد که عده‌ای جوان را دور خودش جمع نکرده باشد چه در تهران و چه اصفهان که با آنها درباره داستان صحبت نکند. اصرارش به بحث، خواندن، نوشتن و... نشان از این داشت که شبانه‌روز به داستان فکر می‌کرد. ما کمتر نویسنده‌ای در تاریخ داستان‌نویسی می‌شناسیم که بخواهد نسل بعد از خود را آموزش دهد و چنین پشتکاری داشته باشد. گلشیری نویسنده‌ای جریان‌ساز بود.

